

بررسی تطبیقی تحول معنایی واژه‌های عربی در زبان فارسی با معنای آن واژه‌ها در زبان عربی امروزی

علی جعفری

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران
تاریخ دریافت: ۹۴/۹/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۳۰

چکیده

روابط بین ملت‌های مختلف که در طول قرون و هزاره‌های گذشته شکل گرفته، موجب تبادلات فرهنگی و تمدنی در میان ملت‌ها گردیده است. چنین روابط تاریخی در میان سرزمین ایران از یک سو و کشورهای عربی از سوی دیگر موجب ورود کلمات عربی به زبان فارسی شده است؛ که تا دوران معاصر نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. در نتیجه ورود واژه‌های عربی به فارسی تغییراتی در سطح آوایی، در سطح معنایی (گسترش معنایی، تخصیص معنای واژه، تغییر بار عاطفی، سبکی واژه) رخ داده است بطوریکه واژه‌های قرضی (عربی) خود را با ساخت زبان قرض‌گیرنده (فارسی) تطبیق داده‌اند. وجود این پدیده و کاربرد فراوان آن در همه حوزه‌ها، نگارنده را بر آن داشت تا به بررسی و تغییراتی که از طریق قرض‌گیری واژگانی در زبان فارسی اتفاق می‌افتد، بپردازد. تحول معنایی این واژه‌ها بعد از ورود به زبان فارسی یکی از تغییرات زبانی به شمار می‌رود و منظور از آن، حفظ شکل ظاهری واژه و تغییر معنای نخستین و پذیرش معنایی تازه است. در این مقاله، به تحول معنایی برخی از وام‌واژه‌های عربی در زبان فارسی می‌پردازیم. برای این کار، چندتا لغت‌نامه عربی انتخاب کردیم و معنی آن‌ها را با لغت‌نامه‌های فارسی مقایسه کردیم.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، تحول معنایی، زبان فارسی، زبان عربی

مقدمه

هر واژه‌ای طبق قواعد زبان، معنای خاص خود را دارد که اهل زبان در جریان زبان‌آموزی آن را فرا می‌گیرند. در طول زمان، همگام با تغییرات مختلف اجتماعی، تاریخی و علمی، زبان دچار تحولاتی می‌شود که درک گونه‌های زبانی دوره‌های گذشته را برای اهل آن دشوار می‌کند.

زبان فارسی در طول زمان، در سطوح مختلف دچار تغییرات زبانی شده است، یکی از تغییرات مهم، وام گرفتن واژه‌های غیر فارسی طی آشنایی با فرهنگ‌های دیگر است. مسئله مهم درباره وام واژگی این است که واژه‌های قرضی، با نظام واجی زبان قرض گیرنده همگون یا منطبق می‌شوند؛ یعنی پس از این که یک واژه به‌طور کامل در زبان دیگری جذب شد، مانند واژه‌های معمولی آن زبان تلفظ می‌شود و مشمول همه قواعد زبان قرض گیرنده می‌شود (فرشیدورد، ۱۳۷۶: ۱۶۷).

هیچ زبانی در دنیا نیست که از زبان‌های دیگر واژگانی وام نگرفته باشد، همه‌ی زبان‌ها از همدیگر تأثیر و تأثر پذیرفته‌اند. هر اندازه زبان‌ها از هم تأثیر بیشتری گرفته باشند زنده‌تر شده‌اند و این نقصی برای آن‌ها به شمار نمی‌رود.

زبان فارسی نیز مانند هر پدیده دیگری همواره در حال تغییر بوده و از راه همین تغییرات است که فارسی باستان به فارسی میانه و سپس به فارسی نوین تبدیل شده است و زبان فرانسه، اسپانیایی، پرتغالی، ایتالیایی و دیگر زبان‌های رومیایی از لاتین جدا شده‌اند.

در دنیا ۶۵۲۸ زبان وجود دارد (Asher, ۱۹۹۴: ۵۱۸۹). کلیه این زبان‌های زنده در گذر زمان دچار تغییر و تحول شده‌اند و می‌شوند. وجود زبان‌های معتبر، پیشرفت علمی، صنعتی شدن، روش‌های ارتباطی نوین، ارتباط خویشاوندی و خانوادگی زبان‌ها و تماس ناحیه‌ای همگی در گزینش و تحکیم زبان‌های ملی و تضعیف دیگر زبان‌ها نقش مهمی دارند. زبان فارسی از نظر منشأ و ساخت واژه با زبان عربی کاملاً متفاوت است؛ به عبارتی هیچ ارتباط خانوادگی و خویشاوندی با هم ندارند. زبان فارسی از شاخه‌های زبان هندو اروپایی است و از نظر ساخت واژه، تصریفی (می‌روم، می‌روی، می‌رود)، گسسته (رفتیم) و تحلیلی (خواهم رفت) است ولی زبان عربی از شاخه زبان‌های سامی (Semitic) است و از نظر ساخت واژه، زبان قلبی (میان‌وندی) است یعنی واژه‌های آن ریشه ۳ (۴ و ۵) همخوانی دارد که اساس معنا را تشکیل می‌دهد و واژه‌ها به شکل گسسته درون ریشه همخوانی وارد می‌شوند و فقط اطلاعات گرامری در رابطه با وجه، نمود، زمان و صیغه را نشان می‌دهند (Trask, ۱۹۹۶: ۹۶).

در رابطه با پیوند ناگسستنی زبان عربی با زبان فارسی باید گفت ۶۰ تا ۷۰ درصد واژه‌های پرکاربرد در زبان فارسی، ریشه عربی دارد. به گفته آیت‌اله مطهری، فرهنگ ما آمیزه‌ای از دو فرهنگ جدائی ناپذیر، عربی و فارسی است، مظاهر ادبی ما از حافظ و سعدی و مولانا و جامی و عطار... و دیگر آثار

ادبی و علمی و هنری زبان فارسی در شکل و محتوا متأثر از زبان عربی است (دامادی، ۱۳۷۱: ۳۸ و فرشیدورد، ۱۳۷۶: ۵۶).

ادبیات تطبیقی: اصطلاح ادبیات تطبیقی^۱ را در اروپا نخستین بار «آبل ویلمن»^۲ فرانسوی در سال ۱۸۲۷م به کار برد. سپس سنت بوو^۳ دیگر منتقد مشهور فرانسه، آن را رواج داد (الخطیب، ۱۹۹۹: ۹۱). این علم در ابتدای تأسیس، شیوه و روش مشخصی نداشت اما به تدریج به اصول و روش‌های علمی آراسته شد و در اغلب کشورهای مهم اروپایی و حتی سرزمین‌های دوردستی مانند ژاپن و چین گسترش یافت، اما اینک این علم جدید ادبی تقریباً در تمام دانشگاه‌های علمی و مراکز دانشگاهی از جمله کشورهای عربی و ایران با شدت و ضعف، شناخته شده است. ادبیات تطبیقی عبارت است از بررسی روابط ادبیات ملی یک کشور در خارج از مرزهای آن و نیز بررسی روابط ادبیات ملی با ادبیات زبان‌های دیگر و نیز با سایر رشته‌های علوم انسانی و هنرهای زیبا مانند فلسفه، تاریخ، علوم دینی، روانشناسی، جامعه‌شناسی و غیره (عبود، ۱۹۹۹: ۲۵).

فردینان برونیتیر^۴ (۱۸۹۴-۱۹۰۶)، استاد ادبیات فرانسه و عضو فرهنگستان علوم فرانسه، جمله نغزی دارد: «ما هرگز خودمان را نخواهیم شناخت اگر فقط خودمان را بشناسیم» (به نقل از موهانتی^۵ ۲۰۰۸: ۳۵).

ادبیات تطبیقی باعث وسعت دید و سعه صدر می‌شود و از تعصبات قومی که منشأ خود بزرگ‌بینی و جدل بین ملت‌هاست می‌کاهد. ادبیات تطبیقی از مرزهای زبانی، سیاسی و جغرافیایی می‌گذرد و بر اشتراکات فرهنگی و انسانی بین ملل مختلف تأکید می‌ورزد. به سخنی دیگر، ادبیات تطبیقی تحقق این شعر زیبا و انسان دوستانه سعدی است: «بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند» (سعدی، ۱۳۷۶: ۳۵).

ادبیات تطبیقی شناخت خود در آینه دیگری است؛ به عبارتی دیگر، ادبیات تطبیقی بازشناخت خود از زبان دیگری است. تصویر دیگران از ما بخشی از هویت ماست که با شناخت آن می‌توانیم به شناخت کاملتری از خودمان برسیم.

ارتباط فرهنگی و ادبی ایران و عرب در دوره‌های پیش از اسلام و حتی در دوره اموی، بیشتر جنبه تأثیر و تأثر دارد و نمی‌توان آن را در مقوله ادبیات تطبیقی قرار داد، اما می‌تواند ماده خام و موضوع بسیار مناسبی جهت پژوهش‌های تطبیقی به حساب آید.

-
1. Comparative Literature
 2. Abel Villemain
 3. Saint beuve
 4. Ferdinand Brunetière
 5. Mohanty

امروزه موضوع مطالعات تطبیقی را به غرب نسبت می‌دهند و می‌گویند ما آن را از غرب گرفته‌ایم؛ درحالی که ابوریحان بیرونی واضح این فن بوده و خصوصاً در کتاب تحقیق ما للهند کلمه «مقارنه» را به کار می‌برد و می‌گوید من فلسفه یونانی را با آنچه مشابه آن در هند بود مقایسه کردم. بنابراین، اگر خواسته باشیم پایه‌ها و ریشه‌های ادبیات تطبیقی را ذکر کنیم، یکی از مهم‌ترین پایه‌های آن ابوریحان بیرونی است. اما درباره تطبیق ادبیات فارسی و عربی آقای دکتر حسین علی محفوظ کتابی نوشته‌اند تحت عنوان متنّبی و سعدی. در همان وقت‌ها صحبت این بود که ایشان خواسته‌اند به این نتیجه برسند که سعدی در مضامینی که به کار برده ابتکار نداشته، بلکه بهترین مضامین خود را از متنّبی اخذ کرده است، لذا نباید عجولانه بگوییم این شخص از آن شخص اخذ کرده است. علمای بلاغت بر این موضوع اتفاق دارند که در مواقع تشابه دو شعر، فضیلت برای کسی است که یک مضمون را بهتر و آراسته‌تر جلوه بدهد و خصوصاً می‌گویند المعانی مطروحه فی الطریق، يعرفها العربی و العجمی و البدوی و القروی: معانی و مفاهیم پیش پا افتاده است، عرب و عجم و روستایی و شهری می‌دانند و فضیلت برای آن کسی است که این معانی را با الفاظ خوب بتواند عرضه کند (محقق، ۱۳۸۸: ۲).

۲. عوامل تأثیر زبان عربی بر روی زبان فارسی

زبان عربی، زبان دین، فرهنگ و تمدن اسلامی است که در طول هزار و چهارصد سال به تدریج با زبان و ادبیات فارسی آمیخته شده است و همان‌طور که اشاره شد گرچه زبان فارسی هیچ ارتباط خانوادگی با زبان عربی ندارد ولی در دوره‌های مختلف به دلایل گوناگون همچون موارد زیر از جاذبه زبان عربی تأثیر پذیرفته و از مجرای زبان عربی در معرض نفوذ لغات و کلمات عربی قرار گرفته است:

۱-۱. به دلایل تاریخی (نزول قرآن، ظهور دین اسلام، نبردها و شکست‌ها از اعراب).

«زبان عربی و فارسی در طول دوران‌های تاریخی به علت ارتباط مستمر دو قوم ایرانی و عرب با یکدیگر، تعامل بسیار نزدیکی داشته‌اند و در این مسیر، تأثیر و تأثر دو زبان آثاری را بر یکدیگر باقی گذاشته است. البته این رابطه و تأثیر و تأثر پس از ورود اسلام به ایران افزایش یافته است، که شاید در هیچ دو زبان دیگری مشاهده نشود» (یزدان‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۴).

تاریخ ورود زبان عربی به فرهنگ ایرانیان به پیش از اسلام باز می‌گردد، در نخستین دهه‌های ظهور اسلام ایرانیان همان‌گونه که با آغوش باز اسلام را پذیرفتند، با کمال رغبت، زبان این آیین را هم پذیرا شدند؛ واژه‌ها و اصطلاحات دینی، تاریخی، اقتصادی، سیاسی و ترکیب‌های ادبی و بلاغی این زبان به تدریج در تمام جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی و فرهنگی مردم رسوخ کرد و در کمتر از دو قرن، ساختار فرهنگی ایرانیان را-در معنی عام آن- تحت الشعاع خود قرار داد و زبان دین، فرهنگ، تجارت، سیاست و علم شد. اگر بپذیریم که زبان پایه و اساس هر فرهنگی است و این کلمات هستند که به

زندگی ما شکل می‌بخشند و دنیای ما را معنی می‌کنند، اهمیت و نقش زبان در حفظ و بقای ارزش‌ها و باورهای دینی و توسعه فرهنگی، آشکار خواهد شد، به خصوص در رابطه با زبان عربی که سایه و هم‌راز زبان فارسی است و ارتباط و پیوند این دو زبان و تأثیر تأثر آنها در یکدیگر غیر قابل تردید است؛ از این رو باید گفت زبان به دلیل ماهیت سیال بودنش، به خونی می‌ماند که در رگهای فرهنگ، جاری و ساری است و مایه حیات و حرکت آن است و این کلمات هستند که به زندگی ما شکل و فرم می‌دهند و روابط انسانی ما را معنی می‌بخشند.

البته آمیختگی فراوان زبان عربی با زبان فارسی که پس از هجوم اعراب به ایران آغاز شد و در طول سده‌های مختلف فراز و فرودهای گوناگونی را پشت سر گذاشت، همواره مورد توجه و در عین حال نگرانی کوشندگان در راه زبان فارسی بوده است. و این نگرانی‌ها و مخالفت‌ها شامل جنبه‌های گوناگون نفوذ این زبان در فارسی بود. بعضی استعمال تعبیرات ترجمه‌ای را برای زبان فارسی مضر می‌دانند، برخی کاربرد لغات عربی را و به قول دکتر فرشیدورد: «بعضی، لغات موجود عربی را برای زبان فارسی خطر نمی‌دانند، بلکه اجرای قواعد آن زبان را خطر فرض می‌کنند؛ یعنی جمع‌های سالم و مکسر و مطابقت صفت و موصوف و صرف کلمات و استعمال پسوندهای عربی را زیانبار می‌شمارند» (فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

۱-۲. به علت تماس همسایگی (کشور ایران همسایه کشورهای عربی است. از آنجایی که اقوام هیچ وقت به حالت انزوا نزیسته‌اند بلکه در حال ارتباط با اقوام دیگر به سر برده‌اند، همین ارتباط جوامع بشری می‌تواند به تنهایی دلیل کافی برای تأثیر متقابل زبان آنها با یکدیگر باشد).

۱-۳. مهاجرت، وقتی که یک قوم وارد یک منطقه می‌شود، این قوم مذکور دارای زبانی است متفاوت با زبان بومی مردم آن منطقه. اگر قوم غالب و قوم مهاجر و تازه وارد موفق بشود، یعنی در نتیجه یک فرایند تاریخی زبانش غلبه کند و زبان قوم بومی را از بین ببرد، خواه ناخواه از آن زبان تأثیر می‌پذیرد. مثلاً فرض کنید که اقوام سلجوقی وقتی که وارد کشور روم شدند زبان آن‌ها خواه ناخواه از دیدگاه آوایی و دستوری تحت تأثیر زبان یونانی قرار گرفت و الآن ترکی ترکیه با ترکی سایر اقوام ترک زبان دارای تفاوت‌هایی شده است. در این حالت، آن زبانی را که از بین رفته است "قشر زیرین" یا substratum می‌نامند. گاهی هم عکس این حالت پیش می‌آید؛ یعنی آن قوم که وارد می‌شود زبان خودش را از دست می‌دهد و زبان قوم مغلوب را، یعنی زبان بومیان آن منطقه را می‌گیرد. شبیه این حال در بلغارستان پیش آمده است. در آنجا هم ترک‌ها وارد شدند ولی زبان ترکی در آنجا غلبه نکرده و زبان بلغاری در آنجا مانده است؛ منتها زبان بلغاری نسبت به بقیه زبان‌های منطقه ساده شده و همه زبان شناسان هم نظرند که این در نتیجه این است که یک قوم دیگر به آنجا آمده و زبان آنان را پذیرفته و به همین دلیل ساده‌تر شده است. در این حالت که زبان قوم غالب از بین می‌رود و اثراتی بر

روی زبان قوم مغلوب می‌گذارد از اصطلاح "قشر زیرین" یا *uperstratum* استفاده می‌کنند (صادقی، ۱۳۹۱: ۷۰).

زبان فارسی و عربی هیچ یک از این دو حالت را نداشتند. این دو زبان در کنار هم قرار داشتند که اصطلاحاً به این حالت در زبان شناسی *adstratum* می‌گویند؛ یعنی وضعیت دو زبان مجاور کنار هم؛ منتها با این تفاوت که زبان عربی قرن‌ها زبان رسمی، دینی، علمی و اداری ما بوده است، در نتیجه، دانشمندان ما کتاب‌های خود را به این زبان نوشتند و این قضیه تا قرن پنجم که زبان رسمی در عهد غزنویان زبان دولتی بود ادامه داشت، تا اینکه پس از آن "دیوان" از عربی به فارسی برگشت، ولی دانشمندان ما هنوز که هنوز است بعضی از کتاب‌های خود را به عربی می‌نویسند. مخصوصاً در دوره قاجار که عربی‌گرایی در فارسی مُد شده و در تأثیر زبان عربی در زبان فارسی ریشه پیدا کرد (صادقی، ۱۳۹۱: ۶۱).

۱-۴. وام‌گیری^۱. یکی از متداول‌ترین راه‌های غنی‌سازی ذخیره واژگانی هر زبان فرایندی است که آن را قرض‌گیری یا وام‌گیری واژه می‌نامیم و در عربی «اقتراض» نامیده می‌شود، زیرا از راه وام‌گیری، واژگانی را [از زبان‌های دیگر] به آن زبان وارد می‌کند که تا آن زمان گویش وران آن زبان در اختیار نداشته‌اند. فرایند وام‌گیری یکی از پدیده‌های زبانی است که عموماً مبتنی بر تأثیر و تأثر فرهنگ‌ها و زبان‌های بشری از یکدیگر است (قدور، ۲۰۱۰: ۲۶۱؛ ویول، ۱۳۸۸: ۷۴).

زبان عربی از دوران پیش از اسلام و بعد از آن با این پدیده آشنا بوده و همواره واژگانی را از زبان‌های بیگانه به عاریت گرفته است و تا امروز همچنان بر حسب نیاز و ضرورت و جهت همگام شدن با پیشرفت زندگی و فرهنگ و علوم واژگانی را از زبانه‌های دیگر به خود می‌گیرد (قدور، ۲۰۱۰: ۲۶۱).

برای مثال وام‌واژگان در زبان عربی، که گاه با نام‌هایی چون «دخیل» و «معرّب» دسته‌بندی می‌شوند، می‌توان از: ابریشم، نیشابور، الدیموقراطیه و التلفزيون نام برد که به ترتیب تغییر شکل یافته ابریشم، نیشابور، Democracy و Television هستند و همچنین واژگانی چون «روزنامه» و «زمهریر» که بدون تغییر لفظی در زبان عرب مورد استفاده قرار گرفته‌اند (ضناوی، ۲۰۰۴: ذیل واژگان مذکور).

یک نوع ویژه از قرض‌گیری را ترجمه‌ی قرضی^۲ یا گرته برداری^۳ می‌نامند. در این فرایند، در زبان قرض‌گیرنده ترجمه بلا فصلی از عناصر یک واژه وجود دارد (ویول، ۱۳۸۸: ۷۴). مثال آن در فارسی «سیب زمینی» است که گرته برداری از معادل فرانسوی است. این فرایند در زبان عربی به وفور یافت می‌شود، به‌ویژه در ترجمه اصطلاحات و ترکیبات علمی. مثال آن در نام رشته‌های ورزشی «کره القدم»

-
1. Borrowing
 2. Loan translation
 3. Calque

که عیناً گرده برداری شده از «Football» است و نیز نام علوم از قبیل «اللسانیات» و «اللغویات» که گرده برداری از اصطلاح «Linguistics» هستند.

دلایل عمده قرضگیری، ورود پدیده‌های صنعتی و فرهنگی و روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و ورود افراد تحصیل کرده از خارج و عوامل جغرافیایی (هم مرز بودن) و تابوها و برخوردهای نظامی است. این تحولات قاعده‌مند است و تصادفی و نامنظم نیست. امروزه بحث تأثیر زبان‌ها را بر یکدیگر تحت عنوان Language contact می‌آورند و در این راه نیز کتاب‌های متعددی به انگلیسی و زبان‌های دیگر نوشته شده است. تأثیر یک زبان بر زبان دیگر که موجب تحول می‌شود سه حالت دارد که یک حالتش که امروز مورد بحث ماست این است که دو زبان در کنار هم قرار گرفته‌اند و هر دو توسط گویندگانشان به کار می‌روند و هیچ کدام از بین نمی‌روند. نه زبان عربی از بین رفته‌است و نه زبان فارسی؛ هم زبان عربی در فارسی تأثیر کرده و هم زبان فارسی در عربی (صادقی، ۱۳۹۱: ۶۹).

البته هر چند در گذشته و در ابتدای فتح ایران توسط اعراب، زبان عربی به عنوان زبان دینی، غالب شد، اما طولی نکشید که نبوغ ایرانی خود را نشان داد و زبان فارسی طوری با دین آمیخته شد که یکی از زبان‌های اصلی فرهنگ اسلامی گردید و ایرانی‌ها در همه علوم عربی از قبیل تدوین کتب صرف و نحو، بلاغت، تفسیر و تاریخ سرآمد شدند و در دوره‌های بعد از فتوحات نیز، که عرب‌ها به سبب آمیختگی فرهنگی با دیگر اقوام، نگران از دست رفتن زبان عربی خالص خود شدند و برای جلوگیری از این خطر، اقدام به تدوین قاموس‌های لغت نمودند، آن‌ها در این مرحله، به منظور جمع آوری مواد آن فرهنگ لغت‌ها، به میان عرب‌های بادیه نشینی می‌رفتند که زبان آن‌ها در معرض دگرگونی نبود.

به هر حال، پیوند میان ادبیات فارسی و عربی و تأثیر و تأثر این دو بر همدیگر، موضوعی است که در طول تاریخ همواره مورد عنایت دانشمندان و تاریخ نویسان بوده است، و چنان‌که گفته شده: تأثیر زبان عربی بر زبان فارسی پدیده‌های کاملاً شناخته شده است که بارها مورد پژوهش قرار گرفته است؛ در جهت معکوس، تأثیر فارسی بر عربی، عمدتاً در دو زمینه وام واژه (=معربات) و اخلاق کهن ایرانی، موضوع پژوهش‌های متعدد اما غالباً ضعیف و نیمه کاره بوده است (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۷۰).

نقش اندیشمندان ایرانی در تولید و نشر فرهنگ و ادب عربی، در گذشته‌ای نه چندان دور، به حدی گسترده و عمیق بوده است که نویسندگان عرب زبان در گذشته و حال، همواره به آن اعتراف داشته‌اند و دارند. ابن خلدون روزی گفته بود: «بیشتر دانشمندان اسلام عجم بوده‌اند» چنان‌که دانشمند معاصر مصری، عبدالسلام کفافی، نیز با اذعان به این حقیقت تاریخی می‌گوید:

زبان فارسی به مرور زمان، یکی از زبان‌های اصلی فرهنگ اسلامی گردید و بیانگر جنبه‌های مختلف آن فرهنگ شد و با زبان عربی در بیان تاریخ اسلام شریک گشت و به شرح تمدن اسلامی، بیان

اندیشه‌های اسلامی و انتشار آن در مناطقی که زبان عربی در آن وارد شده است، پرداخت (کفافی، ۱۳۸۲: ۲۲۶).

۳. تحول معنایی واژگان عربی در زبان فارسی

از جمله تصرفات ایرانیان در وام واژه‌های عربی، تصرف معنایی است؛ بدین صورت که فارسی‌زبانان گاه کلمه عربی را در معنایی غیر از آنچه که در زبان مبدأ رایج است، به کار می‌برند. آنتون میه، زبان‌شناس روسی، معتقد بود سه علت عمده برای تغییر معنا وجود دارد: (۱) زبان شناختی (۲) تاریخی و (۳) جامعه شناختی (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۱۹۰). بر این اساس می‌توانیم تغییر معنی را به عوامل خارجی و عوامل داخلی منسوب کنیم. منظور از عوامل خارجی عوامل برون‌زبانی، همچون ظهور دین‌ها، مذاهب‌ها، و مکتب‌های مختلف هستند. عوامل هم از درون زبان و بر اساس دستور و قواعد آن سبب تغییر معنی می‌شوند که معمولاً مورد توجه زبان‌شناسان در بررسی چرایی تحول معنا بوده‌اند.

در این تحول معنایی، معنی یا گسترش می‌یابد به این معنا است که تعداد مفهومی که یک واژه بر آن دلالت دارد افزایش یافته باشد. همچنین گفته‌اند که کاربرد یک واژه نسبت به گذشته وسیع‌تر می‌شود (تراسک، ۱۳۸۲: ۶۹). یکی از زمینه‌های تحول معنایی، وام واژه‌ها هستند، جدایی وام واژه‌ها از ریشه زبان و دور شدن از هم خانواده‌های معنایی، از عوامل مهم تغییر معنای وام واژه‌های به شمار می‌آیند.

۴. بررسی تطبیقی نمونه‌هایی از تحول معنایی واژه‌های عربی در زبان فارسی با توجه به

معنای آن واژه‌ها در زبان عربی امروزی

این بررسی به این صورت انجام شده است: اولاً نمونه‌هایی از واژه‌های عربی که به دلایل مختلف وارد زبان فارسی شده، و در لغت‌نامه‌های فارسی [همچون لغت‌نامه دهخدا، لغت‌نامه معین، فرهنگ سخن، فرهنگ فارسی معاصر غلامحسین صدری افشار و غیره] به ثبت رسیده استخراج کردم؛ سپس آنها را با معنی عربی امروزی در لغت‌نامه‌های عربی معاصر [همچون المعجم الوسیط، معجم اللغه العربیه المعاصره، معجم الرائد و غیره] مقایسه کردم.

شایان ذکر است که راقم این سطور ۷۷۲ واژه عربی که وارد زبان فارسی شده‌اند را برشمرده است، که معنای کلی یا جزئی آن با معنای عربی آن تفاوت دارد.

انعام: پاداش غیر رسمی و دلخواه برای قدردانی از خدمت کسی (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه).

و در عربی انعام با فتح الف به معنی چهارپایان است. مقصود فارسی‌زبانان انعام با کسر الف است که در زبان فارسی امروز اشتباه تلفظ می‌شود (مصطفی و دیگران، بی تا: ذیل واژه).

و انعام در عربی به معنی: بخشش و احسان، دقت نظر کردن در کاری و مبالغه کردن در آن. و جالب اینکه در عربی امروزی بجای انعام فارسی از کلمه فارسی استفاده می‌شود، و به پول اضافه‌ای که برای انجام کار به کارمند یا کسی دیگر داده می‌شود (بخشیش [بخشیش]) (نصرعلی، ۲۰۰۳: ۵۱) گفته می‌شود.

برق: آذرخش (رعد و برق)؛ الکتریسته؛ درخشندگی (افشار، ۱۳۸۳: ذیل واژه).

اما در عربی به معنی قوه الکتریسته به کار نمی‌رود، و جالب اینکه در این زبان به جای برق که کلمه عربی است - به معنی قوه الکتریسته از کلمه فارسی [کهرباء؛ صمغ درختی است که چون مالیده شود که را جذب کند] (نصرعلی، ۲۰۰۳: ۳۰۴) استفاده می‌شود.

اجازه: حقی که یک مقام یا صاحب حق برای انجام دادن کاری به دیگر می‌دهد (مثلاً اجازه شرکت در امتحان)؛ موافقت مقام یا صاحب حق با عملی که در اختیار او و مربوط به او است (اجازه فروش)؛ کلمه‌ای که دانش‌آموزان با بیان آن از آموزگار درخواست مجالی برای سخن گفتن یا انجام کار دیگری را مطرح می‌کنند (معین، ۱۳۸۱: ذیل واژه).

اما در عربی اجازه به معنی: مرخصی (أخذ الموظف إجازة)؛ مدرک دانشگاهی (لیسانس) (عمر، ۲۰۰۸: ذیل واژه).

اجنه: جمع جن: موجودی ناپیدا که تصور می‌شود دارای رفتارهایی همانند آدمی و نیرویی مافوق طبیعی است (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه).

و این معنی اشتباه است چون در عربی اجنه به معنی: جمع جنین است و کلمه جن جمع است، و مفرد جن، جنی است (مصطفی و دیگران، بی تا: ذیل واژه).

تقویم: کتاب کوچک؛ جزوه یا ورقه‌ای که در آن جدول‌هایی برای نشان دادن ماهها وجود دارد.

اما در عربی تقویم به معنی: راست کردن کژی یا اشتباه (جهاز تقویم الأسنان)، ارزیابی (تقویم الأداء)، حالت، شکل (لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم) (انوری، ۱۳۸۶: ذیل واژه).

در عربی امروزی بجای تقویم به معنی سالنامه از کلمه فارسی استفاده می‌شود (روزنامه: ولی روزنامه تلفظ می‌شود (نصرعلی، ۲۰۰۳: ۱۶۹)) و کلمه تقویم کم به کار می‌رود. یعنی فارسی زبانان از کلمه عربی استفاده می‌کنند و عرب زبانان از کلمه فارسی.

قلیان: اسبابی برای دود کردن تنباکو، با مخزن آب معمولاً شیشه‌ای و آتشدانی بر سر آن و با نی چوبینی که به پایه چسبیده است و دود از طریق آن و با گذشتن از درون آب به بالا کشیده می‌شود. و این کلمه با تبدیل غ به ق درست شده و اصل آن غلیان است و این کلمه از عربی گرفته شده و به معنی جوشیدن آب است (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه) و در عربی غلیان (غلیون نوشته می‌شود) به معنی: پیپ (عمر، ۲۰۰۸: ذیل واژه).

و به قلیان که ایرانیان می‌گویند اعراب نارجیله یا آرگیله (البته در خاورمیانه) یا شیشه (در مصر) می‌گویند و این کلمات فارسی است.

و به قلیان نارجیله می‌گوییم چون قبلاً از نارگیل درست می‌شده است و بعداً از شیشه. کثیف: آلوده (لباس کثیف)؛ دارای رفتار ناشایست و دور از اخلاق (آدم کثیف) (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه).

اما در عربی کثیف به معنی: انبوه و درهم پیچیده (شعری کثیف)؛ ستبر و غلیظ؛ کثیر (مصطفی و دیگران، بی تا: ذیل واژه).

ادویه: هر یک از موادی که برای خوشبو یا خوش طعم کردن مواد خوراکی به کار می‌رود (مانند: زردچوبه، هل، دارچین و زنجبیل) (افشار، ۱۳۸۳: ذیل واژه).

اما در عربی: ادویه جمع دوا است و به معنی دارو است.

استثمار: بهره‌برداری از محصول کار دیگران؛ بهره‌کشی (معین، ۱۳۸۱: ذیل واژه).

اما در عربی استثمار به معنی: سرمایه‌گذاری است (مصطفی و دیگران، بی تا: ذیل واژه).

مخابرات: عمل یا فرایند فرستادن و گرفتن خبرها با دستگاه‌های الکترونیکی (تلفن، رادیو و ...)، سازمانی که عهده دار چنین کاری است (شرکت مخابرات) (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه).

اما در عربی مخابرات به معنی: اسم سازمان یا گروهی برای جاسوسی و جمع‌آوری اطلاعات و مانند آن (المخابرات الأمريكية) (عمر، ۲۰۰۸: ذیل واژه).

اعتیاد: فرایند عادت کردن (اعتیاد به خواندن روزنامه)، حالت ناشی از استعمال منظم و مستمر بعضی مواد، که شخص در صورت محرومیت از آن دچار اختلالات عصبی و مزاجی می‌شود (اعتیاد به الکل) (انوری، ۱۳۸۶: ذیل واژه).

اما در عربی: این کلمه معنی منفی ندارد، و به معنی عادت کردن است، ولی به عادت کردن به الکل یا شراب یا تریاک (إدمان) گفته می‌شود (عمر، ۲۰۰۸: ذیل واژه).

اکرم: اسم. بزرگواری، گرامی، گرمی‌تر، در فارسی اسم دختر است (معین، ۱۳۸۱: ذیل واژه).

اما در عربی: به همین معنی است ولی اسم پسر است.

البته: قید. نشانه تاکید:

همانا؛ به راستی (البته، او هم حق داشت)، بی‌شک؛ حتماً (پرسید منتظر می‌مانی؟ گفتم: البته) (افشار، ۱۳۸۳: ذیل واژه).

اما در عربی: البته: مصدر مره از بت: به معنی قطعی، مثال: بت القاضي فی القضية: یعنی قاضی حکم را به شکل قطعی صادر کرد (مصطفی و دیگران، بی تا: ذیل واژه).

انتصاب: عمل یا فرایند گماشته شدن (حکم انتصاب).

اما در عربی انتصاب به معنی: دراز شدن و انتفاخ یکی از اعضای بدن و مخصوصاً به ذکر گفته می‌شود (که این بیشترین کاربردش است)، بر پا شدن (همان: ذیل واژه).

بلکه: شاید، علاوه بر آن، برعکس؛ بر خلاف (معین، ۱۳۸۱: ذیل واژه). این کلمه از بل: عربی + که: فارسی تشکیل شده.

و بل در عربی حرف اضراب است و هرگاه پیش از جمله‌ای بیاید حرف ابتداء باشد و مفهوم آن باطل کردن معنی ماقبل خود است (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه).

اما جالب اینکه این کلمه از عربی گرفته شده و کاف به آن اضافه شده است و این کلمه دوباره به عربی برگشته و در عربی محاوره‌ای امروزی زیاد به کار می‌رود، و بلکی یا برکی تلفظ می‌شود.

تزریق: عمل یا فرایند داخل کردن مایع در بدن شخص به‌وسیله فرو بردن سوزن سرنگ در آن، داخل کردن چیزی درون چیز دیگر برای تقویت آن (تزریق سرمایه، تزریق سیمان)، ج: تزریقات: بخشی از بیمارستان یا درمانگاه که مسئول تزریق آمپول است (همان: ذیل واژه).

اما در عربی تزریق به معنی: سیمان‌زنی روی دیوار، و جمع آن در فارسی، یعنی تزریقات اشتباه است. توطئه: دسیسه (معین، ۱۳۸۱: ذیل واژه).

اما در عربی به معنی: تمهید؛ پیشگفتار (عمر، ۲۰۰۸: ذیل واژه).

حلب: ظرفی از جنس حلبی (معمولاً به شکل مکعب مستطیل) برای نگهداری روغن، پنیر، و مانند آن. و در عربی حلب به معنی: دوشید، اسم شهری از شام (سوریه) مشهور به تولید روغن و زیتون و آویشن و پسته (در کشورهای عربی پسته معروف بنام (فستق حلبی) و به قلعه مشهور و مسجد زکریا. و حلبی به معنی ظرف آهنی که در عربی تنکة گفته می‌شود و سبب تسمیه این است که منسوب به حلب به معنی ساخته شده در شهر حلب و از مردم حلب (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه).

حوصله: شکیبایی (کمی حوصله کن درست می‌شود)، آمادگی ذهنی برای انجام دادن کاری (حوصله هیچ کاری را نداشت) (همان: ذیل واژه).

اما در عربی حوصله به معنی: چینه دان مرغ (مصطفی و دیگران، بی‌تا: ذیل واژه).

حومه: پیرامون شهر (در حومه شهر زندگی می‌کرد)، آبادی واقع در نزدیکی یک شهر (ساکنان حومه تهران) (معین، ۱۳۸۱: ذیل واژه).

اما در عربی حومه (از حام به معنی چرخیدن روی یا حول چیزی و در مورد پرنده‌ها گفته می‌شود (حام‌الطائر فوق بیتنا) به معنی: یک بار چرخیدن دور و بر چیزی (حام‌النسر حومه فوق دیارنا)، شدیدترین جای قتال (سقط فی حومه القتال) (عمر، ۲۰۰۸: ذیل واژه).

شاطر: کسی که کارش پختن نان است (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه).

اما در عربی شاطر به معنی: زرنگ و باهوش و چالاک و تند (عمر، ۲۰۰۸: ذیل واژه).
 و در لغت نامه‌های عربی آمده است شاطر به معنی دزد و آدمی خبیث و خلافکار ولی در عربی
 امروزی فقط به معنی زرنگ به کار می‌رود.
طلا: زر (معین، ۱۳۸۱: ذیل واژه).
 اما در عربی طلا (طلاء) به معنی: رنگ دیوار؛ نقره ناب؛ نوعی می، و در عربی امروزی فقط به معنی
 رنگ دیوار به کار می‌رود (مصطفی و دیگران، بی تا: ذیل واژه).
مزخرف: بی ارزش؛ بیهوده. زشت؛ ناپسند (حرف مزخرف) (افشار، ۱۳۸۳: ذیل واژه).
 اما در عربی مزخرف به معنی: آراسته، آرایش داده شده (عمر، ۲۰۰۸: ذیل واژه).
 مغازه: دکان (مغازه کفش فروشی). مأخوذ از ترکی، دکان بزرگ و ترکان این لفظ را از مگازن
 (Magasin) فرانسه گرفته و فرانسوی‌ها از مخزن عربی اخذ کرده اند (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه).
 و مخزن در عربی به معنی: انبار، جای ذخیره.
هزینه: پولی که برای کاری مصرف می‌شود؛ خرج (هزینه زندگی). این کلمه مبدل است از خزینه عربی
 است (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه) و خزینه به معنی: بیت المال (خزینه الدوله)؛ مکان نگهداری پول.
اخراج: عمل یا فرایند بیرون کردن یا راندن کسی از جایی (معیت، ۱۳۸۱: ذیل واژه).
 اما در عربی، اخراج از خَرَج می‌آید، و به درآوردن چیزی از چیزی دیگر اخراج گفته می‌شود.
 اما در عربی امروزی: به تهیه آثار سینمایی گفته می‌شود، یعنی اخراج به معنی کارگردانی به کار برده
 می‌شود (عمر، ۲۰۰۸: ذیل واژه).

۵. نتیجه‌گیری

زبان پدیده‌ای اجتماعی و ابزار ارتباط بین افراد بشر است و انسان‌ها احساسات و اندیشه‌های خود را
 به وسیله آن به یکدیگر ابراز نموده و نیازهای یکدیگر را رفع می‌کنند. زبان فارسی یکی از زبان‌هایی
 است که وام واژه‌های متعددی را در خود جای داده است؛ اما این وام واژگی نه تنها به فقر زبان و
 بی‌هویتی آن منجر نشده است؛ بلکه با توجه به قابلیت‌های گسترده‌ای که زبان فارسی در ترکیب و
 جذب واژه‌ها دارد، توانسته است این واژه‌ها را با قواعد زبانی خود همگون و منطبق کند و تا حدود
 زیادی به توانایی‌های زبان فارسی افزوده است و زبان فارسی از نظر واژگان برای بیان مفاهیم، وسعت
 زیادی یافته است.

بررسی تحول معنایی واژه‌های عربی که وارد زبان فارسی شده به دلایل تاریخی یا مجاورت یا
 مهاجرت یا دلایل دیگر نشان می‌دهد که اهل زبان معنی واژه‌ها را بر اساس نیاز خود تغییر داده و بکار
 برده‌اند. به گونه‌ای است که هر گونه مطالعه در حوزه زبان و ادبیات فارسی را مشروط به مطالعه در

زبان و ادبیات عربی کرده است و همان‌طور که واژه‌های عربی وارد زبان فارسی شده، زبان عربی از دوره لشگرکشی ناپلیون به مصر مورد هجوم واژه‌های خارجی قرار گرفت. زبان عربی و فارسی با وجود آن که از دو اصل متفاوت نشأت گرفته‌اند، در طول دوران‌های تاریخی به علت ارتباط مستمر دو قوم ایرانی و عرب با یکدیگر، تعامل بسیار نزدیکی داشته‌اند و در این مسیر، تأثیر و تأثر دو زبان، آثاری را از هر یک بر دیگری باقی گذاشته است، که شاید در هیچ دو زبان دیگری مشاهده نشود.

منابع

۱. آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۵). چالش میان فارسی و عربی، تهران: نشر نی.
۲. افشار، غلامحسین صدری (۱۳۸۳). فرهنگ معاصر فارسی یک جلدی (چاپ چهارم)، تهران: فرهنگ معاصر.
۳. انوری، حسن (۱۳۸۶). فرهنگ روز سخن (چاپ سوم)، چاپخانه مهارت.
۴. تراسک، رابرت (۱۳۸۲). تحول زبان. ترجمه ارسلان گلفام، تهران: دانشگاه تهران.
۵. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲). لغت‌نامه دهخدا، ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۶. سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۷۶). کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی. چاپ ششم، تهران: انتشارات ققنوس
۷. صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۱). تأثیر زبان عربی بر آواهای زبان فارسی، گزارش فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی: طهران.
۸. ضناوی، سعدی (۲۰۰۴م). المعجم المفصل فی المعرب والدخیل، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۹. عبود، عبده (۱۹۹۹م). الأدب المقارن (مشکلات و آفاق)، دمشق: اتحاد الکتاب العرب
۱۰. عمر، أحمد مختار عبدالحمید (۲۰۰۸م). معجم اللغة العربیة المعاصرة (الطبعة الأولى)، الناشر: عالم الکتب.
۱۱. فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۶). عربی در فارسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۷). مسئله درست و غلط، نگارش و پژوهش در زبان فارس، چاپ اول. تهران: سخن.
۱۳. قدور، أحمد محمد (۲۰۱۰م). مدخل إلى فقه اللغة العربیة، دمشق: دار الفکر.
۱۴. کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۲). ادبیات تطبیقی، ترجمه سیدحسین سیدی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۵. محقق، مهدی (۱۳۸۸). تطبیق ادبیات فارسی با ادبیات عربی، فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، بسته خبری شماره ۲.
۱۶. مختار عمر، أحمد (۱۳۸۵). معنا شناسی، ترجمه سید حسن سیدی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۱۷. مصطفی، ابراهیم؛ الزیات، أحمد؛ عبد القادر، حامد والنجار، محمد (بی تا). المعجم الوسیط، مجمع اللغة العربیة، دارالدعوة: القاهرة.
۱۸. معین، محمد (۱۳۸۱). فرهنگ معین، انتشارات: ادنا.
۱۹. نصر علی، جهینه (۲۰۰۳). الکلمات الفارسیه فی المعاجم العربیة، دمشق: دار طلاس.

۲۰. وفائی، عباسعلی (۱۳۹۴). تحول معنایی وام‌واژه‌های عربی در کلیله و دمنه، دو فصل‌نامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۳، شماره ۱.
۲۱. یزدان اده، ثویبه (۱۳۹۰). بررسی املائی، معنایی و بسامدی کلمات و عبارات عربی در گلستان سعدی، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان.
۲۲. یول، جورج (۱۳۸۸). بررسی زبان، مترجم: علی بهرامی، تهران، رهنما.
23. Asher, R.E. (1994). The Encyclopedia of Language and Linguistics, Vol. 10, Pergamon Press.
24. Trask, R.L. (1996). Historical Linguistics, Great Britain, Bristol: Arrow Smith Ltd.